

## رضا شاه مخالف روحانیت نبود با روحانیت مترقی مخالف بود

روشنفکران ایران، در ابتدا کسانی بودند که از جمع روحانیت جدا شده و انشعاب کردند. وحشت رضاشاه آن بود که اندیشه های مترقی و سوسیالیستی در درون روحانیت رشد کند و بجای یک شیخ محمد خیابانی و یا مدرس، با خیابانی ها و مدرس ها روبرو شود و این، کار او را بسیار دشوار می کرد زیرا ارتباط روحانیت با توده مردم با ارتباط قزاق ها با توده مردم قابل مقایسه نبود. همین ترس به محمدرضا شاه نیز ارث رسید و او با شعار "ارتجاع سرخ و سیاه" نه با مذهب و روحانیت، بلکه با روحانیت تحول خواه، طرفدار آزادی و عدالت به مقابله برخاست. آیت الله خمینی از این گروه بود، که اشتباه اولیه خود در ماجرای ۲۵ خرداد را سریعاً جبران کرد و بجای مخالفت با اصلاحات ارضی و حق رای برای زنان، لبه تیز حمله را متوجه کاپیتالاسیون و استبداد شاه کرد.

در مقدمه این بحث به اهمیت و نقش تاریخی آیت الله خمینی در برقراری اتحاد روشنفکر و روحانی اشاره کردیم. اکنون لازم است به این مسئله با تفصیل بیشتری توجه کنیم. بدیهی است که مقصود در اینجا از روشنفکر و روحانی مفهوم جامعه شناسی این دو اصطلاح نیست. از نظر جامعه شناسی و قشربندی اجتماعی، روحانیان نیز خود جزئی از روشنفکران محسوب می شوند. منظور مفهوم عرفی و روزمره این دو اصطلاح است. یعنی کسانی که لباس روحانیت بر تن دارند و آموزش مذهبی حوزه های دیده اند و کسانی است که عمدتاً به نیروی کار فکری خود وابسته اند و جزو صنف روحانی محسوب نمی شوند. جامعه ایران، مردم ما و حتی روشنفکران و روحانیان ما خود با این درک عرفی و روزمره به این دو اصطلاح نگاه می کنند و به آن می اندیشند نه با مفهوم جامعه شناسی و علمی آن.

ولی خود جدا شدن این دولباس، تجسم آنان در دو گروه اجتماعی روشنفکران و روحانیان برای خود تاریخی دارد که ریشه های وحدت و تقابل این دو را نشان می دهد. می توان گفت تا پیش از تاسیس دبیرستان دارالفنون اصولاً قشری بنام روشنفکر در مفهوم امروزی آن جدا از روحانیان وجود نداشت. در ایران تنها یک نوع مدرسه یعنی مدرسه طلبگی وجود داشت که تقریباً همه درس خوانده های ایران تحصیل کرده این مدارس و در نتیجه به نوعی طلبه و روحانی بودند. یعنی این لباس را بر تن داشتند. اندک شمار دیگر باسوادان جامعه فرزندان اشراف و درباریان بودند که بیشتر معلم خانگی داشتند و نوعی تعلیمات نظامی نیز می دیدند و یا کسانی که در مکتبخانه ها از اندک سوادی بهره مند شده بودند. دارالفنون نیز خود مدرسه ای بود که عمدتاً فرزندان درباریان و اشراف و ثروتمندان در آن تحصیل می کردند و مواد تحصیلی آن علوم طبیعی و ریاضی و تعلیمات نظامی بود. درهای این مدرسه بر روی مردم عادی و کم بضاعت بسته بود. فارغ التحصیلان این مدرسه را که بعدها برخی از آنان به اروپا رفتند می توان در زمره نخستین روشنفکران ایران در مفهوم امروزی دانست. دیگر باسوادان کشور را شماری از کارگران و قشرهای متوسطی تشکیل می دادند که به نحوی در روسیه تعلیم دیده بودند و در آنجا به گروه های سوسیال دمکرات انقلابی روس پیوسته بودند یا توسط آنان آموزش دیده بودند. از این مجموعه کم شمار که صرف نظر کنیم عمده باسوادان جامعه همان تحصیل کردگان مدارس طلبگی بودند. در میان اینان از همه قشرهای اجتماعی بویژه قشرهای متوسط و روستایی نیز وجود داشت. در این مرحله تفکیک روحانی از غیرروحانی بتدریج بیشتر بر این اساس قرار می گرفت که یک فرد تا چه اندازه ارتباط خود را با حوزه های مذهبی و مطالعات دینی حفظ کرده است یا در عرصه های دیگر فعالیت فکری جامعه گام گذاشته است.

این وضع ادامه داشت تا به قدرت رسیدن رضاشاه. پایه جدا شدن روشنفکران همچون یک گروه وسیع اجتماعی از روحانیان توسط رضا شاه با ایجاد گسترده مدارس عرفی گذاشته شد. بدینسان می توان گفت که روشنفکران، همچون یک گروه وسیع اجتماعی، از نظر تاریخی

**انشعابی در روحانیت** بودند. چه آن تحصیلکردگان حوزوی که در مراحل اولیه رسماً انشعاب کردند و لباس روحانی از تن در آوردند و چه آنان که عملاً در مدارس عرفی رقیب مدارس مذهبی تعلیم دیدند. بر مبنای همین وضع بود که از همین زمان میان تحصیلکردگان این مدارس عرفی و طلاب حوزه‌های علمیه مذهبی نوعی رقابت و چشم و هم چشمی بویژه از جانب روحانیان بوجود آمد که این مدارس را رقیب خود می‌دیدند. رضاشاه نیز به این چشم و هم چشمی دامن می‌زد و می‌کوشید دو طرف را به رویارویی با همدیگر بکشاند.

ولی هدف از ایجاد این مدارس بنوبه خود تربیت یک سلسله کارهای اداری و دارای تحصیلات بود که لباس روحانی و در نتیجه نفوذ کلام روحانیت بر توده مردم را نداشته باشد و به خیال رضاشاه برای رژیم او بی‌خطر باشد. رضاشاه از روحانیت نمی‌ترسید از نفوذ لباس روحانیت بر توده مردم می‌ترسید. در جامعه‌ای که دوران انقلاب مشروطه را پشت سر گذاشته بود و با انقلاب اکتبر همزمان بود، در جامعه‌ای که تحت تاثیر این دو انقلاب افکار آزادیخواهانه و اندیشه‌های سوسیالیستی از دوسو وسیعاً نشر یافته بود؛ ادامه منحصر شدن تحصیل کردگان و باسوادان جامعه به دانش آموختگان و طلبه‌های مدارس علمیه مذهبی مترادف بود با بوجود آمدن یک قشر وسیع روشنفکر آزادیخواه و سوسیالیست اما در لباس روحانی. این خطر قابل تحمل نبود. لباس روحانیت باید منحصر می‌شد به دارندگان یک سلسله افکار ارتجاعی که هم به راحتی می‌شد آن را سرکوب کرد و هم در نهایت قادر به بیان منافع و جذب توده‌های مردم نبود. این نکته‌ای است که رهبری حزب توده ایران نیز از آن بی‌اطلاع نبود. زنده یاد احسان طبری گفته بود: "تمام ترس از این است که از میان روحانیان یک شیخ محمد خیابانی دیگر پیدا شود و از لنین در ایران دفاع کند." تمام ترس رضاشاه هم در زمان خود از همین بود و از هر دارنده افکار آزادیخواهانه ولو بورژوایی در لباس روحانی. تجربه شیخ محمد خیابانی‌ها و حتی مدرسه‌ها نباید تکرار می‌شد.

بدینسان می‌بینیم جدا شدن مدارس عرفی از حوزه‌های علمیه مذهبی، که پدیده‌ای بود مربوط به غالب کشورهای اسلامی، در ایران چهار اثر بزرگ برجای گذاشت:

۱- دانش آموختگان مدارس عرفی به روشنفکران بعدی جامعه تبدیل شدند. این روشنفکران چه طرفدار رژیم بودند؛ و چه نبودند و دارای افکار آزادیخواهانه و سوسیالیستی بودند در هر حال لباس روحانیت دیگر بر تن نداشتند. خطر بوجود آمدن یک قشر روشنفکر سوسیالیست و آزادیخواه در لباس روحانی از میان رفت.

۲- محصلان مدارس علمیه مذهبی منحصر شد به کسانی که واقعا می‌خواستند تعلیمات مذهبی ببینند و حرفه روحانی در پیش گیرند. اینان بالطبع از دانش و فن و علوم روز بریده شده و در تکرار تعلیمات دینی هزار ساله محبوس گریزند. بدینسان خطر بوجود آمدن یک قشر روحانی حامل اندیشه‌ای نوین از بین رفت.

۳- روشنفکران با مشاهده محبوس شدن روحانیت در افکار کهنه، به مقابله با این قشر و افکار آن برخاستند و مواضع مجموع روحانیت و حتی آن بخش از طلبه‌های تهی دست و روستایی را که به لحاظ پایگاه طبقاتی خود می‌توانستند حامل اندیشه اعتراضی توده‌ها بر ضد رژیم باشند تحت عنوان عقب مانده و مرتجع و واپسگرا تضعیف کردند.

۴- روحانیت با مشاهده پیشرفت روشنفکران و ضعیف شدن پایگاه خود به مقابله با مجموعه روشنفکران پرداخت و در این مقابله موقعیت آن بخش روشنفکران آزادیخواه و سوسیالیست و ضد رژیم را در میان مردم تحت عنوان فرنگی ماب و غربزده و بی‌دین تضعیف کرد.

بدینسان یک سازوکار خودتخریبی بوجود آمد که بر اثر آن نیروهایی که می‌توانستند مردم را بسیج و رهبری کنند بطور منظم و سیستماتیک همدیگر را تضعیف می‌کردند. روشنفکران از توان روحانیت در بسیج مردم غافل شدند. روحانیون از توان روشنفکران برای رهبری آنان.

یک بن بست ایدئولوژیک و فکری بدین شکل بوجود آمده بود، در حالی که تحول بدون شکستن این بن بست ناممکن بود.

در همین دوران روند دیگری نیز ظهور کرد که البته در اقلیت بود اما شکاف درون تقسیم بندی جامعه به روشنفکر و روحانی، به مذهبی و غیرمذهبی را نشان می‌داد و آن پیدایش یک تعداد روشنفکران ضد رژیم و بویژه فعالیت حزب کمونیست ایران همچون یک نیروی غیرمذهبی و روشنفکری و در عین حال ضد رضاشاه بود. البته حزب کمونیست ایران تنها یک نیروی روشنفکری نبود بلکه یک حزب کارگری هم بود. اما در مراحل اولیه با توجه به ضعف طبقه کارگر در ایران روشنفکران در این حزب نقش مهمی داشتند. این حزب بتدریج مورد دامنه دار ترین پیگردها قرار گرفت که سرانجام به تار و مار شدن سازمان‌های آن و تصویب قانون ضد اشتراکی ۱۳۱۰ انجامید. مشاهده می‌شود که پایه اندیشه کمونیستی در ایران و تحول و مبارزات آن ولو بطور ناخودآگاهانه در تقابل با ایدئولوژی رضاشاهی ریخته شد که می‌خواست باسوادان جامعه را به روشنفکر و روحانی، اولی مترقی و مدافع سلطنت و دومی مرتجع و مخالف سلطنت تقسیم کند. وجود کمونیست‌های ایران و مبارزه آنان از همان ابتدا خاری بود در چشم این سیاست که بعدها محمدرضاشاه هم آن را ادامه داد و برای توجیه آن نظریه تبلیغاتی "اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه" را علم کرد. البته هم رضاشاه و هم محمدرضا در مقابله با اندیشه‌های آزادیخواهانه و سوسیالیستی به روحانیت ارتجاعی متوسل و با آن همگام می‌شدند ولی این کار به شکلی انجام می‌شد که روحانیت ارتجاعی خود مسئولیت ضدیت با اندیشه‌های آزادیخواهانه و سوسیالیستی را به بهانه ضد مذهبی بودن آن بپذیرد تا ضمناً به همدستی با سلطنت متهم نشود. این معامله‌ای بود که هر دو طرف از آن سود می‌بردند.

بدینسان با مبارزه کمونیست‌های ایران از همان زمان رضاشاه، شکاف درون روشنفکران و تقسیم شدن آنان به روشنفکران موافق و مخالف رژیم آشکار شد. این امر در مورد روحانیت بسیار دیرتر صورت گرفت و در واقع چنانکه اشاره خواهد شد تنها پس از ظهور آیت‌الله خمینی بود که تقسیم بندی درونی روحانیت بطور جدی خود را نشان داد.

با سقوط رضاشاه فضایی برای ظهور مجدد مذهب باز شد که در فعالیت‌های فداییان اسلام و آیت‌الله کاشانی بازتاب می‌یابد ولی به اهمیت و نقش آن در این دوره به دلایل مختلف کم بها داده شده است.

نخست به این دلیل که سرانجام دوره ۳۲-۲۰ با کودتای ۲۸ مرداد پایان یافت و چون شکست یتیم است همه نیروهای سیاسی سعی داشتند نقش خود را در این دوران اندک و در مقابل حزب توده ایران را بزرگ کنند تا آوار شکست را هم بر سر آن خراب کنند. دوم اینکه مذهب کارنامه چندان افتخار امیزی در این دوره برای ارائه نداشت. از ترورهای فداییان اسلام مانند ترور احمد کسروی که فقط شکاف روشنفکران و مذهب را عمیق تر کرد یا همکاری آیت‌الله کاشانی با کودتاچیان ۲۸ مرداد نکاتی نبود و نیست که بتوان به آن افتخار کرد.

اما نکته سوم و شاید مهمتر از همه آنکه در بررسی‌های تاریخی نقش نیروهای فعال عمدتاً به چشم می‌آید و در نظر گرفته می‌شود در حالیکه نقش توده غیرفعال چندان دیده نمی‌شود. در حالیکه تاریخ را توده مردم می‌سازند ولو با سکون و عدم فعالیت خود. تاریخ بر اثر این سکون و عدم فعالیت سمتی به خود می‌گیرد که اگر توده مردم فعال بود سمتی دیگر به خود می‌گرفت. در دورانی که ما به آن پرداخته ایم، جز بازاریان و کسبه مذهبی که اندک فعالیت‌هایی داشتند آیت‌الله کاشانی عمدتاً رهبر یک توده غیرفعال بود. نقش عمده کاشانی در آن کاری نیست که کرد، بلکه در آن کاریست که می‌توانست انجام دهد و نکرد. کاشانی

علیرغم زمینه بسیار مساعدی که برای فعال کردن این توده و از جمله روستائیان ایران که تحت تاثیر مذهب بودند داشت برعکس تمام تلاش خود را در سمت غیرفعال نگه داشتن این توده قرار داده بود. ترورهای فدائیان اسلام هم همین نقش انفعالی را داشت زیرا پیامد ترور اصولاً منفعل کردن مردم و امیدوار کردن آنان به تاثیر عمل نیروهای غیر از خود آنان است. بدینسان دوران ۳۲ - ۲۰ به هیچوجه یک دوران خلاء مذهبی نیست. بلکه دورانی است که در آن مذهب نقش عمدتاً انفعالی و انفعال زا دارد. این نقش انفعالی در حوادث آن دوران جنبه‌ای تعیین کننده داشت.

البته در همان زمان شخصیت‌های مذهبی دیگری مانند آیت‌الله برقی نیز وجود داشتند که با جمعیت صلح همکاری می‌کردند. اما آنان ظاهراً نقش مذهبی چندانی نداشتند یا اگر داشتند ما از آن بی‌خبریم زیرا که برقی از جمله شخصیت‌هایی است که به فراموشخانه تاریخ ایران سپرده شده است. گویی که او اصلاً وجود نداشته، صاحب اندیشه‌ای نبوده، فعالیتی نکرده، آثاری ننگاشته و ... در حالی که او را شاید بتوان سلف خمینی دانست.

بدینسان و باوجود نقش نیروهای مذهبی در حوادث سال‌های ۳۲ - ۲۰ ما هنوز با پدیده شکاف درون روحانیت مواجه نیستیم. روشنفکران به چپ و راست تقسیم شده‌اند اما روحانیت هنوز ظاهراً یکپارچه است. یکی از دلایلی که بخش عمده روشنفکران چپ، یا دقیق‌تر بگوییم توده‌ای‌ها، سریعاً توانستند با انقلاب ایران علیرغم جنبه مذهبی آن همگام شوند همین بود که تقسیم روشنفکران ایران به چپ و راست نزدیک ۶۰ سال سابقه تاریخی پشت سر خود داشت. تمام دوران حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران نبرد میان روشنفکران چپ و راست بود نه نبرد روشنفکران و روحانیت. در حالیکه در سال ۵۷ روحانیت ایران، برعکس، تازه داشت به مرحله تقسیم به چپ و راست پا می‌گذاشت. در واقع روحانیت ایران تا قبل از ظهور خمینی جز مقابله با روشنفکران کار دیگری انجام نداده بود.

در ایجاد شکاف و تفکیک درون روحانیت ظهور آیت‌الله خمینی نقش اساسی داشت. چه در جنبش ۱۵ خرداد و چه بعدها در انقلاب ۵۷. البته آیت‌الله خمینی در ابتدا از همان موضع تاریخی روحانیت، از همان اشتباه تاریخی روحانیت شروع کرد، یعنی مخالفت با شاه را در شکل مخالفت با اصلاحات ابراز کرد. شاید این استفاده از لحظه مناسب ضعف حکومت برای بیان مخالفت با شاه بود ولی همین مقدار نیز دستاویز لازم را برای سرکوب و منزوی کردن جنبشی که او می‌خواست بوجود آورد در اختیار شاه قرار داد. به هر حال او موضع خود را نسبتاً سریع تغییر داد و مخالفت با اصلاحات را به مخالفت با دیکتاتوری و وابستگی و حقوق کاپیتولاسیون آمریکایی‌ها کشاند. در این دوران است که او جمله معروف و تاریخی خود را بیان می‌کند که نشانه تغییر در موضع او و موضع تاریخی روحانیت است: "ما با ترقی زن‌ها مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند؟! مگر آزاد زن و آزاد مرد با لفظ درست می‌شود؟!"

از اینجاست که یک برش تاریخی در اندیشه روحانیت در قبال اصلاحات ایجاد می‌شود. اندیشه‌ای که آیت‌الله خمینی آن را تا انتهای منطق خود به پیش می‌برد و از آن شرایط تحقق نظری و عملی یک جنبش و یک انقلاب را می‌سازد. اندیشه سیاسی خمینی در این دوران روزبروز دقیق‌تر می‌شود تا سرانجام به نظریه بنیادین و تاریخ ساز وحدت روشنفکر و روحانی، حوزه و دانشگاه می‌رسد.